

# «مجموعه آشنایی با فلاسفه بزرگ»

## درباره سقراط

«مجموعه آشنایی با فلاسفه بزرگ» که به

معرفی مهمترین و معروفترین فلاسفه شرق و

غرب خواهد پرداخت، با توجه به محدودیت

موضوعی و رسالتی که مجله «رشد معارف

اسلامی» دارد، خواننده را به نحو اجمال با

مهمترین سرفصلهای زندگی شخصی و علمی

فلاسفه مورد بحث آشنا ساخته و تفصیل

مطلب را به علاقه و همت دانش‌جویی خواننده

محول خواهد کرد.

در این شماره به معرفی فیلسوف یونان

باستان، سقراط خواهیم پرداخت.

محمدرضا شمشیری

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

بیشتر بر شخصیت تاریخی سقراط، یعنی کسی

که در ۴۶۹ ق.م زاده و در ۳۹۹ ق.م به مرگ

محکوم شده است، تأکید کرده و از پرداختن به

سهم و اثری که بر تفکرات بعد از خود داشته،

به جهت اطالعه کلام و ضیق مجال، پرهیز کرده

است.

نکته دیگر این که سقراطی که در تاریخ

فلسفه‌ها به ما معرفی می‌شود عمدتاً با استفاده

از شهادت و گواهی همعصران او صورت گرفته

و در این میان بیش از همه به گواهی افلاطون،

گزنفون (Xenophon) و لرسطو استناد

می‌شود و این چنین است که برنشویک

اشاره

سقراط نیز به سان هر بزرگ دیگری در

کنار شخصیت تاریخی خود، که در زمان خود

ممتاز و مشخص است، هویتی دارد فراتر از

این شخصیت که پس از این تاریخ (یعنی پس

از مرگ او) وی را چونان ستاره‌ای درخشان

در بهنه اندیشه و تفکر ممتاز و برجسته ساخته

است به گونه‌ای که حتی به گوش کم‌اطلاع‌ترین

افراد نیز حداقل نامی از سقراط رسیده و این

نام برای آنها، اگرچه ممکن است چیز مشخصی

از او ندانند، چندان ناآشنا نیست.

آنچه در این مقاله به رشته تحریر درآمده

می گوید: «... یگانه چیزی که ما به یقین درباره سقراط می دانیم این است که چیزی از او نمی دانیم.» چرا که با سقراطی روبرویم که «سقراط افلاطونی»، «سقراط گزنفونی» و «سقراط ارسطویی» است و نه سقراط «آن چنان که بوده است» با این همه، تصویری که از شخصیت او ترسیم کرده اند روشن و گویاست.

### زندگی سقراط

آنچه که بیش از همه، وقتی که سخن از سقراط است، در تاریخ فلسفه ها بر آن تأکید می شود جزئیات زندگی و طرز رفتار سقراط است و این خود حکایت از این دارد که اولاً زندگی سقراط رابطه ای نزدیک با طرز فکر او به عنوان یک فیلسوف داشت. ثانیاً چون سقراط، چنانکه نقل کرده اند، از خود هیچ اثر مکتوبی به یادگار نگذاشت کار را بر مورخین و محققین دشوار و غیرممکن می کرد که از روی آثار احتمالی او پی به طرز فکرش ببرند؛ این است که بیشتر به شرح و تفسیر آراء و افکار سقراط در خلال وقایع زندگی او پرداخته اند.

سقراط در ۴۶۹ یا ۴۷۰ قبل از میلاد تولد یافت. پدرش پیکرتراش و مادرش، فنارت (Phaenarete)، ماما بود. به نقلی خود سقراط نیز در ابتدا به شغل پدر اشتغال داشت، بعداً نیز کار خود را به کار مادرش تشبیه می کرد و می گفت من مانند مادرم فن مامایی دارم. او کودکان را در زادن مدد می کرد؛ و من نفوس را یاری می کنم که زاده شوند یعنی به خود آیند و راه کسب معرفت را بیابند. از زندگانی خصوصی و خانوادگی او نیز خبرهای نسبتاً مفصلی نقل شده است. از همسر او، گزانتیپه (xanthippe)، به عنوان زنی در نهایت کج خلقی و ترش رویی یاد کرده اند؛ به گونه ای که کج خلقی او در روزگار باستان ضرب المثل بود. گزنفون می گوید: مادر دهر زنی تحمل ناپذیرتر از او نزاده و نخواهد زاد و بسیارند حکایاتی که وی را زنی همواره آماده فریاد کشیدن و پرت کردن کوزه آب به جانب همسرش دوست خود را به ناهاز مهمان کرده نشان می دهند. اما سقراط در مقابل این زن

تحمل ناپذیر، که بنظر می رسد گاه در مورد او اغراق هم شده باشد، عنان اختیار از کف نمی داد چرا که شاید از بشیمانی بعد از آن در اندیشه بود؛ چون وقتی از او پرسیدند زن گرفتن بهتر است یا عذب ماندن؟ جواب داد: «هر کدام را برگزینید بشیمان خواهید شد.»

سقراط سه فرزند داشت: لامپروکلس - سوفونیسک و منخس.

در زمینه زندگی اجتماعی و سیاسی نیز سقراط را به عنوان سرنازی شجاع و سخت کوش در عرصه جنگ و متفکری عمیق و متمرکز در بهنه اندیشه معرفی کرده اند. پرداختن بیش از این به جزئیات زندگی او فراتر از حد این مقال است.

### سیمای سقراط

آنچه که ذیل عنوان «سیمای سقراط» بدان می پردازیم مختصری خواهد بود از مجموعه مطالبی که درباره «سیمای ظاهری سقراط» و «منش او» ذکر کرده اند.

کمتر فیلسوفی هست که زیاد به چهره ظاهری و رخسار او تأکید و تصریح شده باشد. ولی سقراط یکی از آنهایی است که چهره ظاهری او بسیار مورد توجه قرار گرفته به طوری که برخی چهره او را نمودار بحران تاریخ اندیشه یونانی دانسته اند ولی باید اذعان داشت که در کنار این ظاهر ناخوشایند از درونی متین و دوست داشتنی، البته نه برای همگان، خبر داده اند. پس ظاهر سقراط هیچ ربطی به ذات او نداشته، قدر و مقام او با رخسار وی سنجیده نمی شود.

از آنچه گذشت چنین برمی آید که باید سقراط، کربه المنظر بوده باشد. آری سقراط زشت بود و این مایه شگفتی همعصرانش بود چرا که آنان جسم را لافافه روح؛ یعنی سیرت نیکو را قرین صورت زیبا می دانستند. و چنین بود که وقتی در آن عهد یک قیافه شناس او را ملاحظه کرد وی را «کودن مادرزاد، بی فرهنگ و اصلاح ناپذیر» خواند.

جزئیات بیشتر درباره ظاهر او اینکه برخوردار از بینی پخ، لبان کلفت، چشمان بیرون زده و شکم برآمده بود. همیشه لباس

کهنه و ژنده می پوشید و اغلب با پای برهنه راه می پیمود. اگرچه از جمال صورت بی بهره بود اما با لطافت و شوخ طبعی ناهنجاریهای ظاهرش را به خوبی توجیه می کرد. مردی بود فروتن و استوار، در برابر خوشی ها خویشتندار و در برابر رنج ها پر طاقت. با فقر و قناعت زندگی کرد و به هیچ رو در طلب ثروت و قدرت برنیامد.

چنانکه گفتیم زنی بدخلق و به این لحاظ مثال زنی را همسری می کرد ولی همواره رفتاری قرین با بردباری و صبر در مقابل او داشت. این قضیه معروف است که روزی زنش از سر خشم او را به باد دشنام گرفت و سپس سطلی آب بر سر او ریخت. سقراط خون سردی خود را حفظ کرد و گفت باکی نیست، بعد از رعد نوبت باران است. سقراط چنین رفتار بردبارانه ای را با همشهریان و حتی مخالفین خود هم داشت. چنانکه صفا و سادگی او در نحوه گفتگوهای که با آنها داشته بخوبی هویداست.

### رسالت سقراط و پیام او

سقراط پیوسته تکرار می کرد که رسالت تعلیم و تربیت همعصران خود را یافته است: «از گشت و گذار جز این مقصودی ندارم که شما، جوانان و سالخوردگان، را متقاعد سازم که نباید جسم و مال و مکتب را مرجع و مقدم شمرد و در پرداختن به آنها همان حدت و حرارتی رانشان داد که برای کمال نفس صرف می شود.» او عقیده داشت که در زندگی مأموریتی دارد که آپولو، خدایی که مرکز پرستش او معبد دلفی بود، او را بدان دعوت کرده است. در بخشی از خطابه دفاعیه خود، وقتی که او را به محاکمه کشیدند، از عقد این رسالت می گوید که روزی دوست او، کرفون، از خدای معبد دلفی پرسیده بود آیا از سقراط کسی داناتر هست و پاسخ شنیده بود که نه. و این او را بر آن داشته بود تا به راز این پیام دست یابد چرا که می دانست از دانش بهره ای ندارد. این بود که به نزد سرآمدان سیاست و شعر و صنعت می رود، کسانی که هر کدام به دانشمندی شهره اند، اما متوجه می شود که هیچ

یک دانشمند نیستند زیرا با اینکه هیچ نمی‌دانند، می‌بندارند که دانایند؛ «شگفتا تنها سودی که از این رنج و جستجو بردم همین بود که برستی به شما می‌گویم ای آتیان هرکسی به دانشمندی معروف تر بود او را نادان تر یافتم و آنان را که نام و آوازه نداشتند بیشتر آماده دانش دیدم.»

«به عقیده من دانشنده حقیقی خداست و بس، و معنی کلام ندای غیبی هم این بوده است؛ یعنی سراسر دانش بشر از کسی ندارد بلکه هیچ است و اگر از سقراط نام برده برای مثل بوده و گویا می‌خواستند به مردم بگویند داناترین کسی است که مانند سقراط بداند که هیچ نمی‌داند.» این که دانایی در این است که انسان بداند هیچ نمی‌داند درست نقطه مقابل دیدگاه سوفسطائیان بود که در آن عهد بازار کار آنها، با ساختن بجزایرها و چیز دستی‌های لفظی، رواج و برونق داشت. آنها بر اساس این عقیده غالب که «انسان معیار همه چیز است» قائل به این بودند که انسان توانایی دارد همه چیز را مطابق نظرگاه خود بداند و این انسان است که به همه چیز رنگ و معنا می‌دهد چه حقیقت همان است که انسان درک می‌کند. به عبارتی دیگر آنها برای حقیقت و واقعیت قائل به ثبات و کلیت بوده به نسبت معتقد بودند. اما سقراط وجه جردمند بودن خود را اینگونه بیان کرد که او جردمند است چون با آن که چیزی نمی‌داند این را نمی‌داند که نادان است اما دیگران در غیب آن که نادانند معتقدند که همه چیز می‌دانند. توجه به این نکته لازم است که اگرچه سقراط گفت نشانه دانایی اقرار و اعتراف به نادانی است اما این سخن به معنی این نیست که به ندانستن خود دلخوش بوده، در سلیک شکر گزایان در آیم که راه معرفت و شناخت را بر خود مسترد می‌دارند بلکه نظر می‌رسد منظور این باشد که نسبت به کاری که باید به انجام رسانیم شعور داشته و نگران حقیقت و در پی جستجوی آن باشیم.

باری رسالت سقراط این بود که در جستجوی حقیقت ثابت و یقینی یعنی حکمت راستین باشد و به هر کسی که به گوش دادن به

او رضا دهد کمک کند. وظیفه خود را متنبه ساختن مردم به جهل خویشی و توجه به لزوم معرفت نفس قرار داده بود. این بود که قصد داشت تا به مفاهیم ثابت برسد. چنانکه گذشت سوفسطائیان نظریه نسبیت را پیشنهاد کرده و آنچه را دارای اعتبار کلی و ضروری بود منکر شدند ولی سقراط به این حقیقت توجه کرد که مفهوم کلی یکسان باقی می‌ماند.

و اما پیام سقراط. بر سر در پرستشگاه دلفی جملات حکیمانه‌ای نوشته شده بود که از آن میان سقراط یکی را سر لوحه کار خود ساخت و آن این بود: «خودت را بشناس» این جمله نیز از زبان سقراط تذکاری بود در مقابله با دعویهای سوفسطائیان؛ آنهایی که حقیقت را در پشت لفاظی‌های آنچنانی و عبارتهای برطمطراق پنهان می‌داشتند و بی‌آنکه مخاطب خود را در راه رسیدن به حقیقت و بازیابی آن یاری رسانند سعی می‌کردند حقیقتی فراعصری حال او برایش بسازند. به دیگر سخن سوفسطایی کار به این نداشت که آنچه می‌گوید درست است یا نه بلکه فقط می‌خواست آنچه را که می‌خواهد، به مخاطب خوب بفولاند. فن خطابه و سخنوری او را توانا کرده بود تا سخن را آنچنان حقیقی و درست جلوه دهد که مطابق با هدف و مقصد مستمع باشد و بعضاً بتواند او را مجاب کند. اما این خلاف روش مانایی سقراط بود. سقراط با گفت و شنودی که با مخاطب خود می‌کرد سعی را به کمک خود او از میان تعریف و مفاهیم قالبی و ناقص می‌گذراند تا به حقیقت کلی و ثابت رهنمون شود. در واقع او مخاطب خود را به بازیافت حقیقتی رهنمون می‌کرد که از قبل در او بود منتها کرد فراموشی بر آن ننشسته و تظاهر به دانایی مانع از این می‌شد که به راه حقیقت و جستجوی آن پردازد. و او وظیفه خود می‌دانست که با تحریکی که وارد می‌کند ایشانها را وادارد که به گوهر ناب خود بازگردند؛ گوهری که به دریافت حقایق کلی نایل آمده است یعنی نفس خود.

در جای حال مردم آن را به اسبی نجیب و تنمند تشبیه می‌کند که به سبب همین بزرگی

خود، سنگین و وامانده شده و محتاج به مهمیز است تا بیدار شود و بجنید و معتقد است که خداوند وی را برای انجام همین خدمت به شهر آنها مأمور ساخته که آنها را برانگیزد و نبیند.

آری پیام سقراط این بود که برای رسیدن به حقیقت و حکمت راستین؛ شرط اول قدم آن است که به خویشستن خویش بازگشته (خودآگاهی) و آنگاه به جستجوی حقیقت بپردازیم. چرا که معتقد بود نفوس انسانها در عالمی به نام عالم مثل قیل از اینکه در این دنیای زمینی قرار گیرند به دریافت حقیقت نایل آمده‌اند.

**محاکنه و مرگ سقراط**

محاکنه و مرگ سقراط یکی از برخداهای عبرت آموز تاریخ است و هرجا سخن از سقراط به میان می‌آید (چه در گفتار و چه در نوشتار) بخش عمده‌ای از مطلب را به خود اختصاص می‌دهد. ما نیز در حد گنجایش این مقال نیم‌نگاهی به صحنه محاکنه سقراط و مرگ او می‌اندازیم.

سه نفر از منتقدان آن از سقراط به دادگاه شکایت برده و هر یک سنگ حمایت از صنف و طبقه خود را به پشته می‌زنند. ملتوس؛ شاعر تراژدی یونان، آنتوس؛ سیاستمدار دموکرات و لیكون خطیب. شکایت آنان موجب شده تا سقراط در ۳۹۹ یا ۴۰۰ قبل از میلاد در حدود هفتاد سالگی به محاکنه کشیده شود. متن کفرخواست از جانب ملتوس به نمایندگی از دو شاکی دیگر در محضر دادگاه کینگ آرخون (King Archon) به این شرح خوانده شد:

«ملتوس، پسر ملتوس، اهل بخش پیتوس علیه سقراط، پسر سوفرنیکوس، اهل بخش آلوپکا با سوگند خود به مفاد ذیل اعلام جرم می‌کند. سقراط متهم است که خدایانی را که ملیته برستین می‌کند نمی‌پرستد بلکه اعمال دینی جدید و ناآشنایی آورده است و به علاوه حیوانات را فاسد می‌سازد. کيفر خواه تقاضای مجازات مرگ دارد.»

سقراط در دفاع از خود خطابه دفاعیه نسبتاً مفصلي ایراد کرد و در آن به جای طلب

عفو و بخشش یا به رحم آوردن قضات، شاکیان و قاضیان را مجاب کرد. بخش کوتاهی از دفاعیات او را درباره رسالتی که بعهدہ داشت آوردیم و اینک به ذکر یکی دو فراز دیگر بسنده می‌کنیم:

«مایهٔ هلاک من همانا دشمنی و کینهٔ انبای زمان است که بسا مردمان نیک را فدای هوای نفس بدخواهان کرده و بسیاری دیگر را هم فدا خواهند کرد زیرا امیدواری نیست که من آخرین مظلوم جنایت اشقیای باشم.»

«اینک به شما می‌گویم هرگاه به من بفرمایید

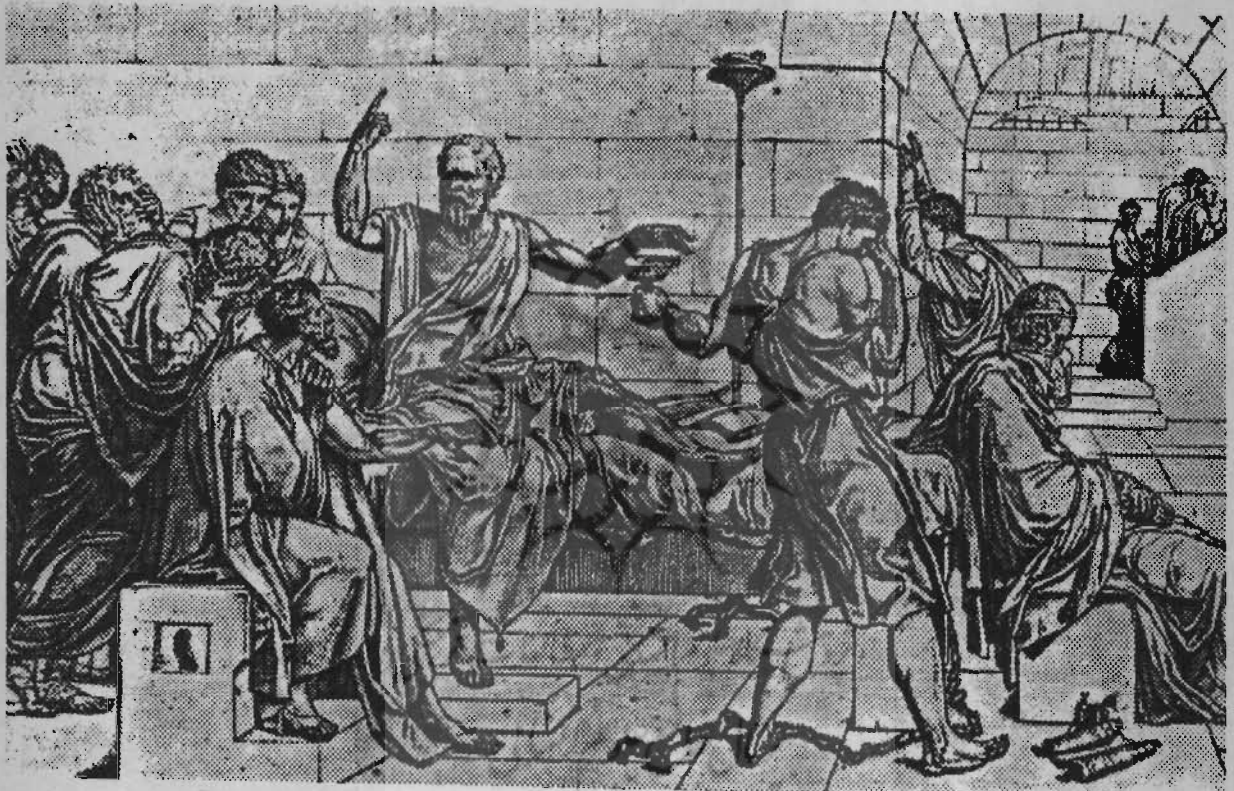
هریک از شما برسم دست از سرزنش برداشته به عادت دیرینهٔ خود خواهم ماند.»

پس از شور و رأی‌گیری، ۲۸۱ نفر او را گناهکار و ۲۷۵ نفر بی‌گنااهش دانستند. در آتن چنین مقرر بود که در محاکمات ابتدا قضات دربارهٔ تقصیر یا بی‌تقصیری متهم رأی می‌دادند و هرگاه رأی بر تقصیر می‌شد تعیین مجازات را به خود مقصر وامی‌گذاشتند و اگر مجازات او قتل بود هرگاه حبس دائم یا تبعید یا جزای نقدی تقاضا می‌کرد از او می‌پذیرفتند.

سقراط گفت: «اگر اندکی درنگ کرده

باسخ سقراط در نظر دادرسان اهانتی به دادگاه جلوه کرد و هیئت داوران از رفتار غرورآمیز سقراط آزرده خاطر شده و محکومیت او به مرگ با هشتاد رأی بیشتر از تعداد آرای که به مجرم بودن او داده شده بود صادر گردید.

آنگاه سقراط گفت: «اگر گمان کرده‌اید که باید مردم را بکشید تا کسی شما را از جهت بدکاری سرزنش نکند به اشتباه افتاده‌اید و این شیوه برای رهایی از دست ملامتگر نه شایسته و نه سودمند است و راه ساده‌تر و پسندیده‌تر آن است که به جای بستن دهانها و بریدن زبانها



ای سقراط ما به سخن آنیتوس و قعی نمی‌گذاریم و از تو می‌گذریم مشروط بر اینکه دیگر دم از حکمت نزنی و از آزمایش مردم بگذری و اگر باز دیدیم به این کار پرداختی البته محکوم به اعدام خواهی شد. پس اگر به این شرط مرا آزاد کنی در جواب خواهم گفت: ای آتینان از شما ممنونم و شما را ارجمند می‌دارم اما اطاعت خدا را واجب‌تر از پیروی شما می‌شمارم و تا زنده‌ام دم از حکمت خواهم زد و همواره شما را موعظه خواهم کرد و به

خود را براستی نیکو نمایید و در راه راست قدم نهید. این بود آنچه به محکوم کنندگان خود

می‌خواستم بگویم و از ایشان درمی‌گذرم.»

«اما یک درخواست از شما دارم و آن این

است که چون فرزندان من بزرگ شدند، تمنی

می‌کنم هرگاه دیدید مال را از فضیلت برتر

می‌شمارند و با آنکه هیچ چیز نیستند خود را

چیزی می‌پندارند همان‌گونه که من به شما آزار

کردم شما نیز به آنها آزار کنید و البته آنها را شرمگین سازید از اینکه به آن کارها که سزوار

بودید من که پیرم و پا بر لب گور دارم هنگام

مرگم بالطبع می‌رسید و مقصود شما حاصل

می‌گردید.» و سپس به جای اینکه مجازاتی غیر

از مرگ از دادگاه تقاضا کند و مثلاً تبعید را

پیشنهاد کند تا در برابر مجازات مرگ پذیرفته

شود به‌عنوان «پاداش» شایستهٔ خود، و نه

مجازات، خوراک رایگان در پروطانه‌آرا

پیشنهاد کرد و سپس مبلغ بسیار ناچیزی را

برای پرداخت پیشنهاد کرد که این مبلغ به اصرار دوستان او قدری اضافه شد. احتمالاً

اعتنای ایشان است توجه نمی‌نمایند و درباره خود پندار دارند زیرا که من با شما این شیوه را داشتم و اگر شما هم این تفضل بفرمایید من و فرزندانم از سپاسگزاری و دادگری شما ممنون خواهیم بود.»

باری، سقراط را پس از ترک دادگاه روانه زندان کردند و تا مدت زمانی که تا اجرای حکم اعدام فرصت داشت برخی از دوستان متنفذ و وفادار او شرایط فرار وی را از زندان فراهم آوردند ولی او سر باز زد و این کار را قانون‌شکنی و الفاکنده این گمان دانست که سقراط به زندگی چند روزه دل خوش دارد درحالی که پرداختن به حکمت را حقیر شمردن مرگ می‌داند.

سرانجام روز آخر فرار سید. بجز دو سه نفر از دوستان او، از جمله شاگرد او افلاطون، بقیه حضور داشتند حتی گزانتیبه و پسرانش. سقراط آنان را به کریتون سپرد و خواهش کرد که همسرش را به خانه بازگردانند. در واپسین لحظات عمر درباره بقا و خلود نفس با دوستانش سخن می‌گفت. سقراط آخرین استحمام خود را کرد و جام شوکران را محکم به دست گرفته، بی‌تردید شربت مرگ‌آور را سرکشید. در این لحظه جمع دوستان گریه سردادند و او آنان را تشجیع کرد که «هان، آرام باشید، متانت داشته باشید». چون حس کرد که پاهایش سنگین می‌شود به توصیه‌ای که زندانبان کرده بود دراز کشید. آخرین سخنان او این بود: «کریتون، ما یک خروس به اسکلیپوس<sup>۴</sup> بدهکاریم؛ دین مرا ادا کنید به فکرش باشید». سقراط پس از آخرین تن لرزه جان سپرد و دوستش کریتون، چشمان او را بست.

بدین سان عمر کسی پایان یافت که با این سخنان دادرسان را وداع کرده بود: «شما نیز، ای دادرسان، باید در برابر مرگ امیدوار باشید و از یاد مبرید که یک چیز، حتمی است و آن اینکه برای مرد نیک، خسروانی متصور نیست نه در زمان حیات و نه پس از مرگ و خدایان نسبت به سرنوشت او بی‌علاقه نیستند... زمان

رحلت فرارسیده است و ما هر یک به راه خود می‌رویم من به راه مرگ و شما به راه زندگی. حال کدامیک بهتر است فقط خدا می‌داند.»

### میراث سقراط

چنانکه گذشت سقراط از خود هیچ اثر مکتوبی به یادگار نگذاشت ولی نامی که از او باقی ماند از بسیاری از کسانی که فراوان هم نوشته‌اند جاودانه‌تر ماند.

در اهمیت سقراط همین بس که سراسر تاریخ فلسفه یونان حول محور نام او می‌گردد به گونه‌ای که حوزه‌های عمده فکری قبل از او یعنی ملطیان - الثائیان - فیثاغوریان و سوفسطائیان، که به لحاظ زمانی در قرن هفتم تا پنجم پیش از میلاد بودند، را حوزه «ما قبل سقراطیان» نامیده‌اند و حوزه‌ها و نحله‌های گوناگونی که پس از مرگ او در فلسفه به ظهور رسیده و بیشتر جنبه‌های تعلیم او را هم در جهت اخلاقی و هم در جهت منطقی بسط و گسترش دادند، مانند کلبیان - کورنائیان و مگاریان، «سقراطیان کوچک» نام نهاده و از آکادمی<sup>۵</sup> افلاطون و لوکیم<sup>۶</sup> ارسطو به عنوان «سقراطیان بزرگ» یاد کرده‌اند.

برخی بر این عقیده‌اند که اندیشه سقراط به‌همراه برخی عوامل دیگر شکل دهنده کل فلسفه غرب بوده است. ارسطو می‌گوید که دو پیشرفت در علم هست که بحق می‌توان آنها را به سقراط نسبت داد یکی بکارگرفتن استدلالهای استقرایی و دیگر تعاریف کلی. سقراط براساس روشی که پیشه خود کرده بود یعنی گفت و شنود و محاوره با طرف مخاطب، کار خود را از تعاریف کمتر کافی آغاز می‌کرد و به تعاریف کافی‌تر، یا از بررسی و ملاحظه موارد جزئی به یک تعریف کلی، پیش می‌رفت. و البته گاه هم به هیچ نتیجه قطعی نمی‌رسید اما هدف، دست یافتن به یک تعریف صحیح و کلی بود. و چون این استدلال از جزئی به کلی یا از کمتر کامل به کاملتر پیش می‌رفت حقا می‌توان گفت که روش آن استقرا بود.

در باب اخلاق نیز یادگاری که سقراط از خود بجا گذاشت رابطه میان معرفت و فضیلت است. بنابر نظر او معرفت و فضیلت یکی است

به این معنی که کسی که می‌داند حق چیست به آنچه حق است عمل نیز می‌کند. به عبارت دیگر هیچ کس دانسته و از روی قصد مرتکب بدی نمی‌شود و شر را به‌عنوان شر انتخاب نمی‌کند.

لازم به ذکر است که آنچه در سطور گذشته درباره سقراط عرضه شد تمامی آنچه که می‌توان درباره او گفت نیست بلکه بیشتر به قصد آشنایی اجمالی و بهانه‌ای برای علاقمندان بود تا خود در پی مطالب مشروح‌تر در این باره باشند.<sup>۷</sup>

### پی‌نوشتها

۱- از زبان سقراط نقل کرده‌اند که در خطابه دفاعیه خود گفت: «من خرمگسی هستم که همه روز، آبی از بیدار ساختن شما و بند دادن شما و سرزنش یکایک شما غفلت نمی‌کنم و در همه جا مرا در کنار خود می‌بینید. به گمان من خدا این چنین مرا به شهر چسبانده است.»

۲- درباره عالم مثل وقتی که، در مقالات بعدی، به معرفی افلاطون می‌پردازیم بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳- Prynthaneum، ساختمانی دولتی بود که اعضای سنارا در آنجا منزل می‌دادند و از خزانه دولت معاش آنها را تأمین می‌کردند تا به‌آسودگی به کار برسند.

۴- Asclepios. طیب افسانه‌ای یونانی و خدای پزشکی، پسر آپولون، بیماران برای شفا به معبد او می‌رفتند.

۵- آکادِمیا، نام مدرسه‌ای که افلاطون در باغستان آکادموس آن بنیاد نهاد و پس از او پیروانش در آن درس می‌گفتند.

۶- محوطه مقدسی در آتن با گردش گاههای سرپوشیده که ارسطو در آن تدریس می‌کرد.

۷- جهت مطالعه بیشتر درباره سقراط می‌توان حداقل به کتب فارسی زیر مراجعه کرد:

- فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عمادی، انتشارات صفی‌علیشاه

- سقراط، ترجمه سید ابولقاسم بورحسینی، انتشارات علمی و فرهنگی

- تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستن، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتوبی، انتشارات علمی و فرهنگی

